

اختصاص یافت و در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ثلثمائة امیر نوح بعالم باقی شتافت زکر ابو الفوارس عبد الملك - بعد از فوت امیر نوح بکر بن مالک کمر سعی و اهتمام بر میان بست تا امیر عبد الملك بر مسند سلطنت نشست و در اوائل ایام دولت عبد الملك در بلاد خراسان و قهستان و بائی عظیم روی نمود چنانکه اکثر خلایق وفات یافتند و عبد الملك در آوان جهانبانی الپتگین را که از مرتبه رقیبت بدرجه امارت رسیده بود بحکومت خراسان سرافراز ساخت و الپتگین بدان ولایت باندک زمانی مال و جهات بسیار و توابع و لواحق بیشمار پیدا کرد و در سنه خمسین و ثلثمائة امیر عبد الملك در حین گوی باختن از اسپ افتاده از مرکب حیات پیاده شد مدت سلطنتش هفت سال و کسری بود و او را در زمان پادشاهی موید می گفتند و بعد از وفات سدید خواندند - زکر ابو صالح منصور اکثر ارباب اخبار منصور را ولد نوح بن نصر شمرده اند اما از کلام حمد الله مستوفی چنان مستفاد میگردد که امیر منصور پسر عبد الملك بن نوح بود و بر هر تقدیر چون امیر عبد الملك هلك بر ملك اختیار نمود امرای بخارا قاصدی پیش الپتگین که در خراسان مکنت بی نهایت پیدا کرده بود فرستادند تا استخراج نمایند که شایسته مسند سلطنت از اولاد سامان کیست الپتگین رسول را گفت که منصور نوجوانست و سزاوار این کار عم اوست و قبل از مراجعت قاصد امراء و ارکان دولت بر سلطنت امیر منصور اتفاق نمودند و چون منصور بر مسند فرمان فرمائی متمکن گشت الپتگین را بخارا طلبداشت و الپتگین از وی متوهم شده بقدم اطاعت پیش نیامد بلکه علم طغیان افراشته با سه هزار نفر از غلامان خاصه خویش بصوب غزنین نهضت نمود و آن ولایت را بضرب شمشیر مستخر ساخت و چون خبر خلدو عرصه خراسان بسمع امیر منصور رسید ایالت آن مملکت را بابو الحسین محمد بن ابراهیم بن سیمجور ارزانی داشت و دو نوبت لشکر بحرب الپتگین فرستاد و هر کورت نصرت قرین روزگار الپتگین شده لشکر منصور مقهور گشتند و در سنه ست و خمسین و ثلثمائة والی کرمان ابو علی بن الیاس از ملوک دیلمه گریخته بخارا رفت و بعرض منصور رسانید که باندک اهتمامی ولایات دیلمه به حوزه دیوان اعلی در می آید و قبل ازین وشمگیر نیز مثل این سخن بمنصور گفته بود بنابر آن امیر منصور نامه نوشت

بوشمگیر مضمون آنکه خاطر بر این قرار یافته که لشکری بطرف ری روانه گردانیم باید که شما مستعد و مهیا باشید تا با آن سپاه همراهی نمائید بعد از آن امیر الجیوش خراسان ابو الحسن سیمجور را نامزد ری کرده با او مقرر فرمود که از استصواب و شمگیر تجاوز ننماید و چون این خبر بسمع رکن الدوله رسید عیال و اطفال را از ری باصفهان فرستاده پسر خود عضدالدوله بر سبیل علانیه گفت که بصوب خراسان توجه نمای که امیر الجیوش بطرف ری آمده و عرصه آن مملکت خالی مانده و عضدالدوله بدان صوب حرکت نموده از حدود خراسان عنان مراجعت منعطف ساخت و از عقب و شمگیر و ابو الحسن سیمجور شتافته تا دامغان در هیچ مکان توقف نکرد و رکن الدوله نیز از ری متوجه خراسان گشت در آن اثنا و شمگیر فوت شد و بواسطه مساعی جمیله ابو الحسن میان امیر منصور و رکن الدوله مصالحه بوقوع انجامید مقرر آنکه رکن الدوله هر سال مبلغ صد و پنجاه هزار دینار بخزانه منصور رساند و جهت تشیید مبانی مصالحه دختر عضدالدوله بحباله نکاح امیر منصور در آمد و در یازدهم رجب سنه خمس و ستین و ثلثمائة امیر منصور بجوار مغفرت ملك غفور پیوست مدت سلطنتش یازده سال بود و او را در حین حیات امیر مؤید می گفتند و پس از وفات ازوی بامیر سدید تعبیر میکردند وزیر امیر سدید ابوعلی محمد بن محمد بلعمی بود و تاریخ طبری را او ترجمه نمود - ذکر ابوالقاسم نوح بن منصور - چون طائر روح منصور بن نوح بمرغزار عقبی پرواز کرد با اتفاق اعیان بخارا نوح بن منصور روی بضبط حدود آن مملکت آورد منصب وزارت را بابو الحسن عتبی که باصناف فضل و هنر موصوف بود مسلم داشت و در اوائل ایام پادشاهی امیر نوح الپتگین در غزنین وفات یافت و غلامش امیر سبکتگین رایت سلطنت بر افراشت و در سنه ست و ستین و ثلثمائة ملك بستون که بعد از وفات پدر خود و شمگیر در جرجان بر تخت ایالت نشسته بود فوت شده برادرش قابوس بسر انجام امور مملکت اشتغال نمود و در ایام سلطنت امیر نوح در اطراف ولایات ما وراء النهر و خراسان و سیستان و جرجان فتنها دست داد و ابو الحسن عتبی کشته گشته امیر نوح را با مخالفان چندین کتت محاربات و مقاومات اتفاق افتاد و آخر الامر بیمن شجاعت امیر سبکتگین و پسرش محمود بعضی از فتن سمت تسکین پذیرفت و در

ماه رجب سنه سبع و ثمانين و ثلثمائة امير نوح راه سفر آخرت پيش  
گرفت لقبش امير رضی بود و او قرب بیست و دو سال سلطنت نمود -  
گفتار در بیان مجملی از وقایع خراسان و ماوراءالنهر  
در زمان سلطنت نوح بن منصور و ذکر استعلاء لوای  
دولت امیر سبکتگین در خراسان بسبب مخالفت  
اولاد سیمجور چون مهم امیر نوح سمت استقامت یافت در اوائل  
سنه احدی و سبعین و ثلثمائة ابو الحسین سیمجور را از امارت خراسان معزول  
کرده آن منصب بحسام الدوله ابو العباس تاش تعلق گرفت و مقرر ساخت  
که ابو الحسین بسیستان رفته بمحاصره خلف بن احمد قیام نماید زیرا که  
خلف خلف وعده نموده مال دستوری را بمخارا نمی فرستاد و ابو الحسین  
حسب الحکم بسیستان شتافته خلف در قلعه درك متحصن گشت و ابو الحسین  
در گرد قلعه نشسته بمحاصره مشغول شد در خلال این احوال فخرالدوله  
دیلمی و قابوس بن وشمگیر بواسطه استیلای مؤید الدوله بر ولایت جرجان از  
دارالفتح استرآباد گریخته در نیشاپور بحسام الدوله پیوستند و تاش بنا بر  
فرموده نوح بن منصور بقدر مقدور در اعزاز و احترام آن دو مهمان عزیز  
کوشیده سپاه خراسان را جمع آورد و باتفاق ایشان بجانب استرآباد نهضت  
کرد و مؤید الدوله در شهر متحصن گشته مدت دو ماه از جانبین باشتعال  
آتش قتال پرداختند آخر الامر در ماه رمضان سنه مذکوره مؤید الدوله و  
جرجانیان بهیات اجتماعی از چهار دیوار شهر بیرون آمده بر سپاه خراسان  
تاختند و فایق که در سلك عظمای امرای امیر نوح انتظام داشت و از  
مؤید الدوله مبلغی بر سبیل رشوت گرفته بود پشت بر معرکه کرده تا بخارا  
عنان باز نکشید و سائر لشکریان نیز متعاقب فایق گریزان گشته حسام الدوله  
و فخرالدوله و قابوس تا نزدیک غروب در معرکه ایستادند و چون دیدند  
که کار از دست رفت ایشان نیز فرار بر قرار اختیار کرده بنیشاپور شتافتند  
و خبر این واقعه منکر بامیر نوح رسیده مکتوبات در باب استمالت فخرالدوله  
و قابوس بنیشاپور فرستاد و مقرر فرمود که ابو الحسین عبتی سپاه ماوراءالنهر  
را مجتمع ساخته بنفس خویش متوجه نیشاپور گردد و در تدارک آن خلل  
شرائط اهتمام بجای آورد و ابو الحسین انگشت قبول بر دیده نهاد و امیر  
نوح او را خلعت امارت پوشانید و ابو الحسین شعار امارت با منصب وزارت

جمع ساخت اما بمقتضای کلام صدق انجام اذا انتهى الامر الى الكمال عاد الى التزوال آن وزیر بی شبیه و نظیر هم در آن ایام از دست ساقی اجل جام شهادت در کشید تبیین این مقال آنکه ابو الحسین سیمجور عزل خود را بسبب سعایت ابو الحسین عتبی میدانست و پیوسته در معائب او فصول بفایق می نوشت و فایق کینه وزیر در سینه جای داده جمعی از غلامان سیدی را مواعید دلپذیر نمود تا قتل ابو الحسین را پیش نهاد همت گردانیدند و منتهر فرصت بودند تا در شبی که وزیر از خانه خود متوجه دار الاماره گشت بزخمهای پیایی آن جهان فضل و کمال را از پای در آوردند و عالمیان را از افاضه عدل و احسان همچنان وزیری که در هیچ مملکت مثل او روشن ضمیری نبود محروم کردند و چون این خبر به نیشاپور رسید سلك جمعیت فخرالدوله و قابوس که انتظار مقدم شریف جناب اصفی میکشیدند از هم بگسیخت و حسام الدوله بموجب فرمان امیر نوح بخارا شتافته بعضی از قاتلان ابو الحسین را بدست آورد و مُثله کرد و ابو الحسین قرنی را متصدی منصب وزارت گردانید نقل است که چون ابو الحسین سیمجور در ظاهر قلعه درك شنید که حسام الدوله از خراسان بخارا رفته خفیه بخلف بن احمد پیغام فرستاد که مصلحت آنست که تو از این حصار بقلعه دیگر انتقال نمائی تا مرا در مراجعت بهانه باشد و خلف از ارك درك بخصار طاق رفته ابو الحسین بدرك در آمد و جزئیاتی که آنجا یافت تصرف نموده بخراسان باز گشت و از آن روز باز قصر اقبال سامانیان اختلال پذیرفته امراء کمابغی اطاعت ایشان نمودند و بیگانگان در قلم رو ایشان طمع کردند و چون ابو الحسین سیمجور بخلاف حکم امیر نوح در خراسان رحل اقامت انداخته با فایق ابواب مکاتبات مفتوح گردانید و او را بر مخالفت حسام الدوله ترغیب نموده پیش خود طلبید و فایق بوی پیوسته آن دو سردار متفق گشته عمال حسام الدوله را که در خراسان بودند مواخذه نمودند و تاش لشکر فراهم آورده از ماوراءالنهر متوجه خراسان گشت و از طرفین ایلچیان آغاز آمد و شد کرده میان ایشان صلح گونه روی نمود برینجمله که سرداری سپاه و فرمان فرمائی نیشاپور تاش را باشد و بلخ فایق را و هرات ابو الحسین را در روضة الصفا مسطورست که در وقتی که حسام الدوله از بخارا متوجه خراسان بود ابو الحسین قرنی را از وزارت معاف داشته عبد الرحمن

فارس را که ملازمش بود بجایش نصب نمود و چون تاش از آب آمویه عبور کرد نوح بن منصور رقم عزل بر ناصیه حال فارس کشید و عبد الله عزیز را وزیر گردانید و بنابر آنکه عبد الله عزیز با حسام الدوله صفائی نداشت خاطر نشان امیر نوح کرد که مصلحت دولت و استقامت مملکت موقوف بر آن است که تاش از حکومت خراسان معزول گشته ابو الحسین سیمجور منصوب شود و نوح برین موجب حکم فرموده ابو الحسین سیمجور متوجه نیشاپور شد و تاش در مقام مخالفت آمد و قاصدی نزد فخر الدوله دیلمی که در آن زمان سلطنت عراق تعلق بوی میداشت فرستاد و استمداد نمود و فخر الدوله چهار هزار سوار بدو دفعه ارسال داشته میان ابو الحسین و حسام الدوله دو نوبت محاربت اتفاق افتاد و کثرت اول تاش ظفر یافته نوبت ثانی عنایت یزدانی شامل حال ابو الحسین گشت و تاش فرار بر قرار اختیار کرده بجرجان شتافت و فخر الدوله که در آن وقت در جرجان بود بنابر رعایت حقوق تاش نسبت باو لوازم مرآت و مراسم انسانیت مرعی داشت و سرای امارت را با تمامی جهات جهانبانی و اسباب کامرانی بوی باز گذاشت و خود بری رفت و از آنجا نیز تحف و تبرکات وافر متعاقب و متواتر نزد حسام الدوله فرستاد و تاش در آن ولایت در پناه دولت فخر الدوله معزز و محترم بسر می برد تا در شهر سنه تسع و سبعین و ثلثمائة روی بجهان جاودان آورد در کتب معتبره مسطور است که چون ابو الحسین سیمجور متصدی امارت خراسان گشت روزی بخیمال تمهید بساط عیش و نشاط با یکی از کنیزکان بیاغی رفته آغاز مباشرت نمود و در اثنای آن حالت مرغ روح از آشیانه بدنش رمیده آلت مباشرت از کار افتاد و بمقتضای فرمان امیر نوح امارت نیشاپور بپسرش ابو علی متعلق شده فایق در هرات رایت ایالت برافراشت و میان ابو علی و فایق مخالفت و محاربت اتفاق افتاده ابو علی ظفر یافت و فایق بمرور شتافته لشکری فراهم آورد و بی رخصت امیر نوح عنان عزیمت بجانب بخارا تافت و امیر نوح نسبت بفایق بدگمان شد اینابح و بکتوزون را بمدافعه او نامزد فرمود و ایشان با فایق مقاتله نموده ظفر یافتند و فایق ببلخ گریخته متوجه ترمذ گشت و مکتوبات بهادشاه ترکستان بوغرا خان فرستاده او را بر تسخیر ماوراءالنهر ترغیب کرد و مقارن آن حال ابو علی در خراسان استقلال تمام یافته روی باشتعال نائره ظلم و بیداد آورده و جمیع اموال آن بلاد

را تصرّف نموده در وجه علوفه و انعام ملازمان خود مجری داشت و نوح ابن منصور رسولی نزد او فرستاده استدعا فرمود که بعضی از دیار خراسان را بگماشتگان خاصّه باز گذارد و ابو علی باین سخن ملتفت نشد بلکه طغیان او سمت ازدیاد پذیرفته رسل و رسائل نزد بوغرا خان ارسال داشت و پیغام داد که اگر خان بجانب ماوراءالنهر نهضت فرماید من نیز از این طرف در حرکت آیم مشروط بانکه بعد از دفع امیر نوح بماوراءالنهر قناعت نموده حکومت خراسان من حیث الاستقلال بمن مفوض گردد و بوغرا خان بقصد تسخیر مملکت سامانیان روان شده امیر نوح انیابخ را باستقبال او روان ساخت و انیابخ با خان مقاتله کرده اسیر گشت و ازین جهت کار نوح بن منصور باضطراب انجامیده فایق را از ترمذ طلبید و لشکری بوی داده بحکومت سمرقند روان گردانید و چون فایق بسمرقند رسید و شنید که بوغرا خان در آن حدود نزول فرموده با سپاهی که همراه داشت از شهر بیرون خرامید اما پیش از آنکه باستعمال سیف و سنان پردازد بی جهتی گریخته بمخارا رفت تحیّر و اضطراب نوح از پیشتر بیشتر شده در گوشه متواری گشت و فایق به استقبال خان شتافته در سلك مخصوصان انتظام یافت و منشور حکومت بلغ حاصل نموده عنان بدان صوب تافت پس امیر نوح هیأت خود را متغیّر گردانیده و از جیحون گذشته بایل شط رفت و بعضی از لشکریان بوی پیوسته فی الجمله جمعیتی دست داد و مقارن آن حال بوغرا خان مریض گشته روی بترکستان نهاد و در اثنای راه سفر آخرت اختیار کرد و نوح بن منصور بعد از استماع این خبر مبتهجم و مسرور عنان بجانب بخارا منعطف گردانید و بار دیگر بدرجه بلند سلطنت رسید و ابو علی سیجور از مشاهده این حال در بحر تحیّر افتاده غریق طوفان تفکر گشت و داعیه نمود که ایلچیان سخن دان بمخارا فرستد و بکشتی عواطف امیر نوح ملتجی شده از تقصیرات خویش مراسم اعتذار بجای آورد که ناگاه فایق منافق از صدمات لشکر امیر نوح گریخته بابو علی پیوست و چندان وسوسه کرد که ابو علی مضمون ساوی الی جبلی یعیمنی من الماء بخاطر گذرانیده نوبت دیگر در مقام عصیان آمد و امیر نوح بعد از تقدیم مشورت ابونصر فارسی را بغزنین فرستاد و از امیر ناصر الدین سبکتگین مدد طلبید و سبکتگین باحسن وجهی ملتمس پادشاهرا قبول فرموده بمخارا شتافت و در تعظیم و

تکریم امیر نوح بقدر امکان مبالغه نموده امیر نوح نیز دست بانعام و احسان برکشاد و امیر سبکتگین و مخصوصان او را خلع فاخره و تحف و افره داد و امیر سبکتگین متکفل دفع ابو علی و فایق گشته جهت یراق لشکر بجانب غزنین مراجعت نمود و چون این خبر بسمع ابو علی و فایق رسید چاره جوی شده ابو جعفر بن ذی القرنین را بعراق روان گردانیدند و از فخر الدوله دلمی مدد طلبیدند و فخر الدوله سپاهی بخراسان ارسال داشته و ابو علی و فایق بوصول آن استظهار تمام پیدا کرده از هرات بجانب بخارا در حرکت آمدند و مقارن آن حال فی سنه اربع و ثمانین و ثلثمائة امیر سبکتگین و پسرش محمود با لشکر ظفر اثر و دویت زنجیر فیل کوه پیکر در بلخ نزول نمود و امیر نوح نیز با سپاه ماوراءالنهر از آب گذشته و شار حاکم غرجستان و ابو الحارث فریغونی والی جرجان بدیشان پیوستند و بعد از تقارب فریقین امیر سبکتگین و پسرش محمود بالشکر ظفر اثر میمنه و میسره سپاهرا بمردان جلادت انتما مضبوط گردانیدند و امیر سبکتگین بنفس نفیس با امیر نوح و محمود در قلب سپاه بایستادند و ابو علی نیز مستعد قتال شده فایق را بمیمنه فرستاد و میسره را برادر خویش ابو القاسم سیمجور سپرد و چون آن دو گروه کینه جوی بهم رسیدند بصر بصر حمله نیران ستیز و آویز تیز گردانیدند میمنه و میسره ابو علی بر جرانغار و برانغار امیر نوح تاخته ایشان را منهزم ساختند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن اثنا دارا بن قابوس بن وشمگیر از قلب لشکر ابو علی بر امیر نوح حمله کرد و بعد از وصول بمیان صفین سپر بر سر کشیده و بخدمت امیر نوح استعاد یافته روی بجنگ ابو علی آورد بنابر آن خراسانیان دل شکسته گشته فرار بر قرار اختیار نمودند ابو علی و فایق بنیشاپور رفته آنجا نیز توقف نتواستند کرد و عنان بطرف جرجان انعطاف داده در سلك خواص فخر الدوله منتظم شدند و امیر نوح امیر سبکتگین را باصناف الطاف سرافراز ساخته ملقب بناصر الدین گردانید و سرداری سپاه و امارت خراسان را بپسرش محمود ارزانی داشته او را سیف الدوله لقب نهاد و خود بجانب بخارا باز گشت و چون امیر ناصر الدین سبکتگین و سیف الدوله محمود روزی چند در بلده فاخره هرات آسایش نمودند ناصر الدین بغزنین خرامید و سیف الدوله متوجه نیشاپور گردید و در سنه خمس و ثمانین ابو علی و فایق

در جرجان لشکری فراوان جمع ساخته مانند بالای ناکهان در ظاهر نیشابور بر سر محمود غزنوی تاختند و او را منهنم گردانیده بار دیگر علم استیلاء برافراختند و محمود بپدر پیوسته امیر ناصرالدین سبکتگین سپاهی افزون از مرتبه قیاس و تخمین بیرون فراهم آورد و باز متوجه خراسان گشته ابو علی و فایق او را استقبال نمودند و در نواحی طوس غبار معركة پیکار بسپهر آنوس رسید و نسیم نصرت بر پرچم علم ناصرالدین وزیده بسیاری از مخالفان کشته گشته ابو علی و فایق بقلعه کلاۀ پناه بردند و بعد از روزی چند از آنجا بیرون آمده در اطراف صحرا و بیابان سرگردان بودند عاقبت ازهم جدا شده فایق بترکستان نزد ایلک خان رفت و ابو علی التجا بمأمون بن محمد فریغونی نموده راه جرجانیه پیش گرفت اما قبل از آنکه بمأمون پیوندد ابو عبد الله خوارزمشاه در هزار اسپ او را مقید گردانید و مأمون بجنگ ابو عبد الله شتافته و او را اسیر ساخته بقتل رسانید و ابو علی را تغظیم تمام کرده قاصدی نزد امیر نوح فرستاده التماس شفاعت جراثم ابو علی نمود و ملتمس او درجه قبول یافت اما پس از اندک زمانی امیر نوح ابو علی را طلب فرمود و ابو علی ببخارا شتافته محبوس گشت و امیر ناصرالدین سبکتگین که در آن زمان در حدود مرو بود از حبس ابو علی خبر یافته ایلیچی ببخارا فرستاد و او را طلبداشت و نوح بن منصور ابو علی را بقاصد سبکتگین سپرد و آن کافر نعمت در محبس امیر ناصرالدین فوت شد اما فایق بوسوسه بسیار ایلک خان را برآن داشت که بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود و امیر سبکتگین بموجب التماس امیر نوح متوجه دفع او گشته امیر نوح بنفس خود از بخارا در حرکت نیامد بنا برآن غبار نثار بر حاشیه خاطر ناصرالدین نشسته در جنگ ایلک خان اهمال نمود و مهم بر صلح قرار یافت برینموجب که ایالت سمرقند را بفایق تفویض نمایند و دیگر از جانبین طریق مخالفت نه پیمایند و بعد ازین مصالحه امیر نوح بفراغبال روزگار میگذرانید تا در سیزدهم رجب سنه سبع و ثمانین و ثلثمائة متوجه عالم عقبی گردید - از جمله شعراء دقیقی معاصر امیر نوح بود و در مدح او اشعار نظم مینمود در تاریخ گزیده مسطورست که دقیقی از داستان گشتاسپ قریب هزار بیت در سلك نظم کشیده بود و فردوسی آن ابیات را داخل شاهنامه گردانیده و در نکوهش آن گفته که بیت دهان گر بماند ز خوردی



تهی - از آن به که ناساز خوانی نهی - و در بهارستان مذکور است که دو هزار بیت چیزی کم یا بیش از شاهنامه نتیجه طبع دقیقی است و این قطعه از جمله اشعار اوست قطعه یاری گزیدم از همه مردم پری نژاد - زان شد زبیش چشم من امروز چون پری - لشکر برفت و آن بت لشکر شکن برفت - هرگز مباد کس که دهد دل بلشکری - ذکر ابو الحارث منصور بن فوح بن منصور جمهور اعیان بخارا بعد از وفات نوح بن منصور بر سلطنت منصور بن نوح متفق گشته اورا بر تخت سلطنت و جهانبانی نشانند و امیر منصور مال موفور بر متجئده قسمت کرده منصب سرداری سپاهرا به بکتوزون ارزانی داشت و چون ایلک خان خبر فوت نوح و سلطنت پسرش را شنود بطرف بخارا نهضت نمود و در حدود سمرقند فایق بدو پیوسته و رخصت حاصل نموده پیشتر بجانب بخارا روان شد و منصور بن نوح از شیوع این اخبار هراس بسیار بخود راه داده از آب آمویه بگذشت و فایق بشهر در آمده چنان ظاهر ساخت که من بنا بر رعایت حقوق نمک سامانیه بمعاونت امیر منصور آمده ام اکابر و مشایخ بخارا درین باب ازوی عهد نامه گرفته قاصدان نزد منصور فرستادند و اورا طلب داشتند و منصور بدارالملک باز گشته فایق سر انجام جمیع مهام را از پیش خود گرفت و بکتوزون را بحکومت خراسان ارسال داشت در خلال این احوال امیر سبکتگین وفات یافته پسرش محمود رسولی نزد منصور فرستاده طلب منصب موروث نمود و رسول بی نیل مقصود باز گشته محمود نوبت دیگر ابو الحسن حمل را با تحف و تبرکات لا تعد ولا تحصى جهة سرانجام همان مهم نامزد کرد و چون ابو الحسن بخارا رسید فایق و بعضی دیگر از ارکان دولت اورا بمنصب وزارت نوید دادند و ابو الحسن بغرور موفور دران کار دخل کرده از ادای رسالت یاد نیاورد و محمود از ملاحظه این امور بی تحمل گشته لشکر بنیشاپور کشید و بکتوزون از آن بلده گریخته چون این خبر بعرض امیر منصور رسید بعزیمت محاربت سیف الدوله از بخارا بسرخص آمد و سیف الدوله از ملامت مردم اندیشیده نیشاپور را باز گذاشت و علم نهضت بطرف مرغاب بر افراشت و مقارن آن حال بکتوزون و فایق از خشونت خلق امیر منصور با یکدیگر حکایت گفته جمعی را در مخالفتش با خود متفق ساختند و بکتوزون در بلده مرو فی اواسط صفر سنه سبع و ثمانین و ثلثمائة طوی

طرح انداخته منصور را بخانه طلبید و بیک ناگاه آن شاهزاده ساده را گرفته میل کشید مدت سلطنتش یکسال و هفت ماه بود و بروایت صاحب گزیده بوزارتش ابوالمظفر بن عیسی قیام می نمود زکر سلطنت عبد الملک بن نوح بن منصور سامانی و بیان انقراض ایام دولت آن طبقه بتقدیر حضرت سبحانی چون دیده دولت منصور بمیل بی وفائی نا بینا شد فایق و بکتوزون برادرش عبد الملک را که در صغر سن بود بیادشاهی برداشتند و محمود غزنوی از شنودن آن حرکت ناشایسته با سپاهی وافر عزم انتقام نمود و فایق و بکتوزون از عزیمت سیف الدوله خبر یافته رسولان چرب زبان پیش او فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده از تقصیرات گذشته مراسم اعتذار بتقدیم رسانیدند و بنابر آنکه سیف الدوله غایت خدیعت ایشان را میدانست آن سخنان واهی را بسمع رضا نشنود و در سیر سرعت کرده در حدود مرو نزول فرمود فایق و بکتوزون مضطرب گشته عبد الملک را از شهر بیرون آوردند و در برابر معسکر محمود فرود آمدند اما چون یقین میدانستند که تاب مقابله سیف الدوله ندارند شفعا انگیخته بتضرع و نیاز تمام طالب مصالحه شدند و سلطان محمود ملتمس ایشان را مبذول داشته رایت مراجعت برافراشت و جمعی از سپاه عبد الملک از عقب سیف الدوله در آمده دست بتاراج دراز کردند و این خبر بسمع محمود رسیده عنان منعطف گردانید و مردمی را که بنابر حرص غالب و طمع کاذب پای جسارت پیش نهاده بودند بقتل رسانید و میمنه و میسره آراسته متوجه خصم گردید و مخالفان نیز بقدم اضطراب با حشری بیشمار مستعد پیکار گشتند و بعد از کشش و کوشش بسیار شامت کفران نعمت شامل حال فایق و بکتوزون گشته محمود غزنوی ظفر یافت و عبد الملک و فایق بطرف بخارا رفته بکتوزون بنیشاپور گریخت و ابو القاسم سیمجور روی بجانب قهستان نهاد و کوکب اقبال سیف الدوله بذروه کمال رسیده بلاد خراسان را باستقلال متصرف شد و عبد الملک و فایق حدود ماوراءالنهر را مضبوط ساخته نوبت دیگر فی الجمله جمعیتی پیدا کردند و بکتوزون نیز از نیشاپور بخارا رفت در آن اثنا فایق راه سفر آخرت پیش گرفت و ایلک خان از پریشانی و بیسامانی ملک عبد الملک سامانی خبر یافته از کاشغر بالشکری ظفر اثر بطرف بخارا در حرکت آمد و بعبد الملک پیغام داد که

چون بیگانگان طمع در مملکت ابن سامان نموده اند بنابر قرب جوار معاونت تو بر من لازم است لا جرم ببخارا می آیم باید که اصلاً دغدغه بخاطر راه ندهی که غیر از شفقت و مرحمت از من امری مشاهده نخواهی نمود و بخاریان این کلمات روی اندود را موافق واقع تصور کرده بکتوزون و نیالتکین با جمعی از قواد و امراء باستقبال خان شتافتند و چون بیارگاه پادشاه در آمدند همه ایشان مؤاخذ و مقید گشتند و عبد الملك از استماع این خبر سر آسیمه شده در گوشه خزید و ایلک روز سه شنبه دهم ذی القعدة سنه تسع و ثمانین و ثلثمائة بدار الملك آل سامان در آمده جاسوسان برگماشت تا عبد الملك را بدست آوردند و او را بند کرده باوزکند فرستاد و آن شاهزاده در آن ولایت رخت هستی بباد فنا داد و ایلک خان باخذ و قید سایر اولاد سامان فرمود و برادر عبد الملك ابو ابراهیم اسماعیل بن نوح که به منتصر اشتهار یافته بود چادر کنیزکی را بر سر کشید و از محبس کربخته بخانه عجزه پنهان شد انگاه در لباس فیوج بجانب خوارزم رفت و بعضی از امراء و لشکریان بخارا از حال او وقوف یافته بدانجانب شتافتند و منتصر بوجود ایشان مستظهر گشته بر زمین ملک ستانی نشست و طمع در تسخیر ممالک موروثی بست و چند سال در اطراف دیار ماوراءالنهر و خراسان تگ و پوی می نمود و دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان و حکام خراسان محاربات فرمود و در آن مقاتلات اکثر اوقات مغلوب گشت و در سنه اربع و تسعین و ثلثمائة بواسطه دست برد خراسانیان بجانب ماوراءالنهر روان شده از آب آمویه گذشت و خبر وصول او در آن دیار اشتهار یافته پسر علمدار که سپهسالار سمرقند بود با هزار مرد بخدمتش مبادرت نمود و اعیان سمرقند حقوق نعمت آل سامان را رعایت کرده سیمد غلام ترك با مالی وافر نزد منتصر فرستادند و حشم غزان بدو پیوستند و ایلک خان از جمعیت سامانیان خبر یافته نوبت دیگر بعزم رزم منتصر پای در رکاب آورد و در ماه شعبان سال مذکور در حدود سمرقند بین الجانبین حرب صعب دست داده هزیمت بطرف ایلک خان افتاد و حشم غزان غنیمت بی نهایت گرفتند و روی باوطان خویش نهادند و پس از چندی ایلک خان در دار الملك خود از جدا شدن آن طائفه واقف شده بار دیگر متوجه منتصر گشت و بعد از تقارب فئتین و تساوی صفین ابو الحسن طاق که پنج هزار مرد در ظل

رایت او مجتمع بودند با منتصر غدر نموده پیش ایلک خان رفت و منتصر بناچار فرار کرده خان تیغ انتقام از نیام برکشید و بسیاری از اتباع او را بقتل رسانید و منتصر بپل از آب آمویه گذشته در اطراف ممالک خراسان سرگردان گشت و روی بهر طرف که آورد کاری از پیش نتوانست برد آخر الامر در ماه ربیع الاولی سنه ثلث وتسعین وثلثمائة بطرف بخارا در حرکت آمد و در خیل خانه ابن نهج اعرابی نزول نموده ماه روی نامی که از قبل محمود غزنوی سرور آن طائفه بود از تهیج فتنه اندیشیده اجلاف اعراب را بر قتل آن شاهزاده بی سامان تحریص کرد و چون زمانه لباس سوگواری پوشید بعضی از اتباع ابن نهج منتصر را بقتل رسانیدند و این خبر بعرض سیف الدوله رسیده آن طائفه را بغارتید و ماه روی را بتیغ تیز بگذرانید و از این واقعه آتش اقبال آل سامان بالکلیه بآب ادبار منطفی گشت و دست مشیت مالک الملک علی الاطلاق بیکبارگی بساط دولت آن طائفه را در نوشت فسیحان الملک الدائم الذی لا یزول ملکه - گفتار در بیان مبادی احوال ملوک غزنویه و ذکر رسیدن امیر سبکتگین باصناف سعادات دنیویه - بعقیده مورخان فضیلت قرین نسب تمامی سلاطین غزنین بامیر ناصر الدین سبکتگین غلام الپتگین میپیوندد و الپتگین در ایام دولت ملوک سامانی از مرتبه رتبت بدرجه امارت ترقی کرده در زمان دولت عبد الملک بن نوح بایالت ولایت خراسان سرافراز گشت و در آوان جهان بانی منصور بن عبد الملک بنابر توهمی که از وی داشت خراسان را باز گذاشته علم عزیمت بصوب غزنین برافراشت و بر آن مملکت استیلا یافت و بروایت حمد الله مستوفی مدت شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید و چون الپتگین از جهان گذران انتقال نمود ولدش ابو اسحق بر مسند ایالت متمکن گردید و سر انجام امور ملک و مال را برای صوابنمای امیر سبکتگین که بوفور شجاعت و سخاوت از سائر ارکان دولت الپتگین امتیاز داشت مفوض گشت و ایام حیات ابو اسحق پس از اندک زمانی بسر آمده درگذشت و اعیان غزنین اثار رشد و نجابت و انوار یمن و سعادت در ناصیه احوال امیر سبکتگین میدیدند و امیر در تمهید بساط عدل و انصاف مبالغه فرموده اساس ظلم و اعتساف را منهدم ساخت امراء و لشکریان و اشراف و اعیان را باصناف الطاف و انواع اعطاف بناخت چند نوبت

سپاه بحدود هندوستان برد و از اموال کفار غنائم بسیار بدست آورد و در سنه سبع و ستین و ثلثمائة اورا فتح بُست و قصدار دست داد و بعد از آن واقعه بسبب استدعا امیر نوح سامانی توجه او بجانب خراسان اتفاق افتاد و امیر سبکتگین در شعبان سنه سبع و ثمانین و ثلثمائة در بلده بلخ از عالم انتقال نمود و پس از فوت وی چهارده کس از اولاد اورا صورت جلوس بر مسند سلطنت روی نمود و مورخان ابتدای سلطنت غزنویان را از سال فتح بُست اعتبار کرده اند و زمان اقبال ایشانرا صد و هشتاد و هشت سال شمرده اند و ذکر کیفیت فتح بُست و قصدار و بیان وصول اختر اقبال امیر سبکتگین باوج اقتدار - در روضة الصفا مرقوم خامه لطائف نگار حضرت مخدوم مغفرت دثار گشته که در اوائل دولت امیر سبکتگین طغان نامی بر حصار بُست مستولی شده بود و در آن زمان شخصی موسوم ببای توز کمر عداوت طغان بر میان بست و طغیان نموده اورا از بُست بیرون کرد و طغان التجا بدرگاه امیر سبکتگین آورده استمداد فرمود و مبلغی کفی متقبل گشته عرض نمود که اگر بمعاونت امیر قلعه بست را بار دیگر متصرف کردم غاشیه خدمتکاری و خراج گذاری بر دوش گرفته مدة العمر از جاده اطاعت انحراف ننمایم و امیر سبکتگین ملتمس اورا مجذول داشته لشکر بیست کشید و بای توز را بضر تیغ جانسوز و سنان آتش افروز منهنم گردانید و طغان بمقر دولت خویش رسیده در باب مواعیدیکه بامیر ناصر الدین کرده بود تغافل و تساهل نمود و علامت مکر و خدیعت از حرکات و سکناتش ظاهر گشته روزی در سر سواری امیر سبکتگین بزبان خشونت و جوهی را که تقبل کرده بود از وی طلبید طغان زبان بجوابی نا صواب گردان کرده دست بقبضه شمشیر برد و دست امیر سبکتگین را مجروح گردانید ناصر الدین بهمان دست زخم رسیده تیغ بر طغان زده خواست که بضریت دیگر مهمّ اورا باتمام رساند اما دران حال ملازمان آن دو سردار درهم آویخته گرد و غبار بسیار ارتفاع یافت و طغان بطرف کرمان گریخته قلعه بُست تحت تصرف امیر سبکتگین قرار گرفت و از جمله فوایدی که از آن دیار شامل روزگار ناصر الدین گشت ابو الفتح بُستی است که در انواع فنون خصوصاً صنعت انشاء و کتابت عدیل و نظیر نداشت و ابو الفتح دبیر بای توز بود و بعد از اخراج بای توز از بست در گوشه پنهان شده

سبکتگین از حال او خبردار گشت و باحضر آن فاضل بلاغت شعار مثال داده قامت قابلیتش را بخلع اصناف الطاف و اعطاف بیاراست و فرمان فرمود که صاحب منصب انشاء باشد و ابو الفتح چند روزی جهت مصلحت وقت از قبول آن مهم استعفا نموده بالاخره منشی و کاتب امیر سبکتگین شد و تا ابتدای ایام دولت سلطان محمود غزنوی بتکفل آن مهم پرداخته بعد از آن از محمود برنجبید و بترکستان گریخت و در آن دیار روزگار حیاتش بنهایت انجامید - القمه چون خاطر امیر سبکتگین از جانب بُست فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قصدار تافت و بیکناگاه بآن موضع رسیده حاکمش اسیر سر پنجه تقدیر شد و امیر سبکتگین بمقتضای مکرمت جبلی اورا نوازش فرموده بار دیگر والی قصدار ساخت و مقرر کرد که هر سال چه مبلغ از مال آن دیار بخزانة عامره رساند انگاه عزم غزو کفار هند نموده چند قلعه معتبر از قلاع آن مملکت بحیث تسخیر در آورد و جیپال که بزرگ ترین حکام هندوستان بود از زوال ممالک موروث اندیشیده با لشکر بسیار روی بدیار اسلام نهاد و امیر ناصر الدین سبکتگین اورا استقبال نموده بین الجانبین قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و در اثنای اشتعال نائرة جدال امیر سبکتگین فرمود که در چشمه که قریب بمعسکر جیپال بود مقداری نجاست اندازند زیرا که خاصیت آب آن چشمه چنان بود که هرگاه که ملوث گردد رعد و برق ظاهر گشته برودتی عظیم بر جوهر هوا استیلا یابد و چون فرمان بران امیر ناصر الدین بموجب فرموده عمل نمودند خاصیت آن آب بوجه اتم بحیث ظهور آمد و هندوان از مقاومت عاجز گشتند و قاصدان نزد امیر سبکتگین فرستاده زبان بقبول فدیة و جزیه بکشادند و امیر ناصر الدین بمصالحه راضی گشته پسرش محمود از تقبل این معنی امتناع نمود و چون فرستادن رسل و رسائل تکرار یافت او نیز تن بصلح در داده مقرر شد که جیپال بر سبیل استعجال هزار هزار درم و پنجاه زنجیر فیل برسم فدیة تسلیم نماید و بعد از آن چند شهر و قلعه از ولایات خود بتصرف گماشتگان امیر سبکتگین گذارد و بر اینجمله مراسم عهد و پیمان در میان آمده جیپال بعد از ارسال وجه مذکور و اقبال چند کس از معارف لشکر خود بنوا نزد سبکتگین فرستاد و سبکتگین نیز جمعی از اعیان آستان اقبال آشیان را همراه جیپال کرد تا در ولایتی که داخل سرکار غزنین سازد حکومت نمایند و چون

جیپال مراجعت نموده بمیان مملکت خود رسید دفتر عهد و پیمان بر طاق  
 نسیان نهاد و آن جماعت را مقید ساخت و گفت هرگاه سبکتگین طائفه  
 را که ننوا برده باز فرستد من این مردم را مطلق العنان گردانم و الا فلا  
 و این خبر بسمع امیر ناصر الدین رسیده بار دیگر بدیار هند تاخت و لمغان  
 را با چند موضع دیگر مسخر ساخت و جیپال از اطراف بلاد هندوستان  
 لشکر فراوان جمع آورده با قرب صد هزار مرد روی بدیار اسلام نهاد و امیر  
 ناصر الدین اورا استقبال نموده بار دیگر بین الجانبین قتالی در کمال شدت  
 دست داد و درین کثرت جیپال شکستی فاحش یافته باقی ولایات خود  
 گریخت و معظم دیار هند در حین تسخیر سبکتگین قرار گرفت و امیر ناصر  
 الدین بعد از مراجعت از آن سفر بموجب استدعای امیر ابو القاسم نوح  
 بن منصور سامانی لشکر بخراسان کشید و آن بلاد را نیز مستخلص گردانید  
 و بکام دل اوقات می گذرانید تا در شعبان سنهٔ سبع و ثمانین و ثلاثمائة  
 هادم اللذات دواسپه بر سرش تاخت و امیر سبکتگین پسر خود اسماعیل را  
 که نبیرهٔ دختر الپ تگین بود ولی عهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت  
 وزیر امیر سبکتگین ابو العباس فضل بن احمد الاسفراینی بود و او در ضبط  
 امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی ید بیضاء می نمود و کر اسماعیل  
 بن ناصر الدین سبکتگین چون امیر ناصر الدین سبکتگین رخت  
 سفر آخرت بر بست امیر اسماعیل بموجب وصیت در قبهٔ الاسلام بلخ بر تخت  
 نشست در باب جذب خواطر و استمالت ضمائری سعی موفور بتقدیم رسانید و  
 ابواب خزائن امیر سبکتگین را کشاده زر وافر بلشکریان بخشید و این  
 اخبار در ولایت نیشاپور بسمع برادر بزرگترش سیف الدوله محمود رسیده  
 مکتوبی پیش امیر اسماعیل فرستاد مضمون آنکه گرامی ترین مردم نزد من  
 توئی هر آنچه مطلوب تو باشد از ملك و مال دریغ نیست اما وقوف بر دقائق  
 امور مملکت و کبر سن و تجارب ایام در ثبات ملك و دوام دولت دخلی  
 تمام دارد اگر ذات تو باین صفات موجود بودی هر آینه متابعت میکردم و  
 آنچه پدر من در غیبت من در شأن تو وصیت فرموده سبب بعد مسافت  
 و توهم آفت بوده حالا صلاح در آنست که کما ینبغی تأمل نمائی و جهات  
 و متروکات پدر را بمقتضای شریعت غرّا تقسیم فرمائی و دار الملك غزنین  
 را بمن باز گذاری تا من ولایت بلخ و امارت سپاه خراسان را بتو تسلیم دارم

امیر اسماعیل بدین سخنان التفات نکرد و سیف الدوله محمود عمّ خویش بغراچق و نصر بن ناصر الدّین سبکتگین را که برادرش بود با خود متفق ساخته از نیشاپور علم عزیمت بجانب غزنین برافراخت و امیر اسماعیل نیز از بلخ بدان طریق حرکت کرده چون هر دو فریق بیکدیگر نزدیک رسیدند سیف الدوله مساعی جمیله مبذول داشت که اسماعیل از مقام مقاتله تجاوز نماید و ابواب مصالحه بر روی خویش بکشد اما بجائی نرسید و بعد از اشتعال نائره حرب و استعمال آلات طعن و ضرب امیر اسماعیل انهمزام یافته در قلعه غزنین متحصّن گشت و سلطان محمود او را بعهد و پیمان پایان آورده مفاتیح خزائن از وی بستد و عمّال بر سر اعمال تعیین کرده بجانب بلخ مراجعت نمود نقل است که امیر اسماعیل چون روزی چند در مصاحبت برادر بسر برد نوبتی در مجلس انس سلطان محمود تقریبی انگیزخته از وی پرسید که اگر ترا طالع مساعدت می نمود و من بردست تو گرفتار می‌گشتم در باره من چه اندیشه میکردی اسماعیل جواب داد که خاطر من بران قرار یافته بود که اگر بر تو ظفر یابم ترا در یکی از قلاع محبوس گردانم و از اسباب فراغت و رفاهت آنچه مدعا داشته باشی ترتیب نمایم سلطان محمود بعد از اطلاع بر مکنون ضمیر برادر در آن مجلس دم در کشید اما پس از روزی چند بهانه پیدا کرده اسماعیل را بوالی جرجان سپرد و گفت تا او را در یکی از قلاع مضبوط سازد و از موجبات فراغ بال و رفاه حال هرچه طلب کند سرانجام نماید و امیر اسماعیل چنانچه اندیشیده بود در آن قلعه مقید شده اوقات حیاتش بپایان رسید -

زکّر سلطان محمود غزنوی حاویان فضائل صوری و معنوی باقلام خجسته ارقام مانوی بر صحائف مؤلفات مثبت گردانیده اند که سلطان محمود غزنوی پادشاهی بود باصناف سعادت دنیوی فایز گردیده و صیت عدالت و جهانبانی و آوازه شجاعت و کشورستانی از ایوان کیوان درگذرانیده بمیامن اجتهاد در امر غزا و جهاد اعلام دین اسلام را مرتفع ساخته و به محاسن اهتمام در استیصال ارباب ضلال بنیان کفر و ظلام را برانداخته بهنگام عبور بر میدان حرب و پهلوانی مانند سیل از فراز و نشیب نمی اندیشید و در ایّام جلوس برمسند سلطنت و کامرانی چون پرتو آفتاب انوار معدلتش بهمه کس میرسید رای او در لیالی حوادث بسان ستاره راه نمای و تیغ او در مفاصل مخالف همچون دست قضا گره



کشای بیت همش هوش دل بود وهم زور دست - بدین هر دو بر تخت شاید نشست - اما پادشاه عالیجاه با وجود این صفات حمیده در جمع اموال بغایت حریص بود و در طریقه ناستوده بخل و امساک مبالغه می نمود نظم نبودش ز فضل سخاوت شرف - نگه داشتی در بسان صدف - خزائن بسی داشت پر از گهر - ولی زان نشد مفلسی بهره ور - و پدر سلطان محمود امیر ناصر الدین سبکتگین است که شمه از حال او سابقاً مرقوم کلك بیان گشت و مادرش در سلك بنات یکی از اعیان زابلستان انتظام داشت بنابراین او را زابلی گویند لقبش در اوائل حال بموجب تعیین امیر نوح سامانی سیف الدوله بود و چون بدرجات استقلال صعود نمود القادر بالله عباسی او را یمین الدوله و امین المله لقب نهاد و در مبادی ایام سلطنت محمود لشکر بسیستان کشید و خلف را گرفته آن ملک را تسخیر فرمود و چندین نوبت در دیار هندوستان بمراسم غزا و جهاد قیام و اقدام نموده بسیاری از ولایات اهل ضلال مفتوح و مستخر ساخت بلکه تا سومنات تحت تصرف در آورده بنیاد بتخانه های آن مملکت را بر انداخت و در آن اوقات چند گاهی میان سلطان محمود و ایلک خان قاعده موافقت بلکه مصاهرت مرعی بود اما عاقبت مخالفت و منازعت روی نموده بر ایلک خان ظفر یافت و پرتو عدالت و نصفتش بر حدود بلاد ماوراءالنهر و ترکستان تافت و همچنین لشکر بخوارزم کشید و بعد از وقوع حرب و رزم اثار عنف و لطفش بساکنان آن مملکت رسید و در اواخر ایام زندگانی بصوب عراق عجم نهضت فرمود و آن بلاد را از تصرف مجد الدوله دیلمی بیرون آورد و بپسر خویش مسعود تفویض نمود و چون از آن جا مقضی المرام بجانب غزنین بازگشت بواسطه مرض سلّ یا سؤ القنیه در سنه احدى و عشرين و اربمائه در گذشت اوقات حیاتش شصت و سه سال بود و مدت سلطنتش باستقلال سی و یک سال وزارتش در اوائل حال تعلق بوزیر پدرش ابو العباس فضل بن احمد اسفراینی میداشت و چون فضل مواخذ و معائب گشت احمد بن حسن میمنندی رایت وزارت برافراشت و یمین الدوله در اواخر ایام زندگانی از احمد رنجیده رقم عزل بر صحیفه حالش کشید و امیر حسنک میکال را منظور نظر اعتبار ساخته وزیر گردانید - گفتار در بیان مخالفت خلف بن احمد نسبت بسطان محمود غزنوی و زکر کوتاه

شدن دست خلف از وصول بمزخرفات و فیوی یمین  
الدوله محمود چون بر سریر خراسان و غزنین صعود نمود حکومت هرات و  
فوشنجر باعم خود بغراچق تفویض فرمود و در وقتیکه بغراچق در خدمت  
سلطان بود خلف بن احمد پسر خویش طاهر را بقهستان فرستاد و طاهر  
بعد از فراغ از ضبط آن ولایت بجانب فوشنج شتافته آن خطّه را بتحت  
تصرف در آورد و این خبر بسمع بغراچق رسیده و از سلطان محمود رخصت  
طلبیده بطرف مقرّ عزّ خویش حرکت کرد و چون بنواحی فوشنج نزول  
نمود طاهر از آن بلده بیرون شتافته دلیران هر دو لشکر دست بسنان و  
خنجر بردند نخست شکست بر لشکر طاهر افتاد و بغراچق چند قدح شراب  
در کشید و بخار پندار بکاخ دماغ راه داد و بی ملاحظه از عقب سیستانیان  
می تاخت و غنیمت گرفته مردمی انداخت در آن اثنا طاهر عطف عنان  
کرده ببغراچق رسید و بیک ضرب شمشیر او را از پشت زین بر روی زمین  
انداخته پیاده شد و سرش از مرکب تن جدا ساخت و بر اسپ خویش  
نشسته روی بقهستان نهاد و یمین الدوله این خبر شنیده از غم عمّ بی  
طاقت گشت و در شهر سنه تسعین و ثلثمائة بجانب سیستان روان شد و  
خلف در حصن اصفهبد که از سدّ سکندر محکم تر بود تحصن نموده سلطان  
محمود او را محاصره فرمود و در مضیق حصار کار خلف باضطرار انجامید و  
رسائل و شفعا انگیخت و بدست تضرّع و نیاز در دامن لطف و مرحمت  
محمود آویخت و مبلغ صد هزار دینار با تحف و تبرکات بیشمار بنظر سلطان  
فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده بادای باج و خراج وعده داد بنابراین  
یمین الدوله از سر جراثم او درگذشت و عنان مراجعت منعطف گردانیده  
متوجه هند گشت در ترجمه یمینی مسطور است که چون سلطان از سیستان  
به هندوستان لشکر کشید و مراسم جهاد بتقدیم رسانیده مظفر و منصور باز  
گردید خلف بن احمد طاهر را که خلف صدقش بود بر سریر پادشاهی  
نشاند و مفاتیح خزائن باو تسلیم کرده خود در گوشه نشست و روی بمعراب  
عبادت آورده از دخل در امور ملک و مال استعفا جست و چون چند گاهی  
باین حال بگذشت و طاهر در امور حکومت مستقل گشت خلف از کرده  
پشیمان شده تمارض نمود و طائفه از خواص در کمینگاه غدر باز داشته  
طاهر را بیهانه تجدید وصیت طلب فرمود و چون طاهر بسر بالین پدر حاضر

شد اهل غدر از کمین بدر آمده دست و گردنش را محکم بسته محبوس گردانیدند و بعد از چند روز او را برده از محبس بیرون آورده گفتند طاهر از کمال غیرت خود را هلاک ساخت طاهر بن زینب و بعضی دیگر از اعیان امرای سیستان که این حرکت شیعی از خلف مشاهده نمودند خاطر بر خلاف او قرار داده عریضه نزد یمین الدوله فرستادند و استدعا نمودند که لوای ظفر انتما بدان صوب توجه نماید و سلطان محمود این ملتمس را بعز اجابت مقرون ساخته در سنه اربع و تسعین و ثلثمائة بطرف سیستان روان شد و خلف بقلعه طاق که در متانت و حصانت غیرت افزای طاق حصار فیروزکار گردون بود تحصن نمود و سلطان ظاهر قلعه را مرکز رایت دولت کرده عساکر گردون تاثیر بیک روز آنقدر درخت بریدند و در خندق حصار انداختند که با زمین هموار شد و فیول قیتول سلطانی بهدم حصن طاق نطاق بسته خلف در غایت اضطرار امان طلبید و یمین الدوله شمشیر انتقام در نیام کرده خلف از حصار بیرون دوید و خود را در پیش اسپ محمود بر زمین افکند و محاسن سفید بر سُم اسپ مالیده او را بسططان مخاطب ساخت و یمین الدوله را این لفظ بغایت خوش آمده خلف را بجان امان داد و کلمه سلطان را جزو نام خود گردانید و یمین الدوله خزائن و دفائن خلف را در حیطة ضبط آورده او را بقلعه از قلاع جوزجان فرستاد و مدت عمر خلف در محبس محمود بر وجهی که سابقاً مسطور شد پایان رسید - ذکر موافقت و مخالفت ایلک خان با سلطان محمود و بیان ظفر یافتن یمین الدوله بعنایت ملک معبوس - در روضة الصفا مسطور است که چون ماوراءالنهر در تحت تصرف ایلک خان قرار گرفت و لوای دولت سلطان محمود در مملکت خراسان سمت استعلاء پذیرفت ایلک خان فتحنامه بسططان فرستاده او را تهنیت سلطنت گفت و اظهار محبت و اتحاد نمود و سلطان نیز در برابر حکایات اخلاص آمیز پیغام داده مبانی اخلاص و اعتقاد بین الجانبین مؤکد شد آنگاه سلطان محمود ابو الطیب سهل بن سلیمان معلوک را که یکی از اجلاء علمای حدیث است با تبرکات هندوستان و تنسوقات خراسان و زابلستان نزد ایلک خان فرستاد و کریمه از مخدّارت شبستان خانی خطبه نمود و ابو الطیب بدیار ترکستان شتافته با ایلک خان در تعظیم و تمجیل او شرائط

مبالغه بجای آورد و امر مواصلت در اوزکند دست درهم داده ایلک خان دختر خود را بتجمل و حشمت هرچه تمامتر مصحوب ابو الطیب بخدمت سلطان ارسال داشت بناءً علی هذا مدت‌ها میان آن دو پادشاه عالیجاه بساط دوستی و یکجهتی مهتد بود و در سنهٔ ست و تسعین و ثلثمائة یمین الدوله لشکر بدیار هند کشیده بلدهٔ بهاتیه و شهر مولتان را مسخر و مفتوح ساخت و در آن سفر ملک ملوک هند جیبال و حاکم مولتان ابو الفتح را گریزائیده بنیاد حیات بسیاری از کافران را برانداخت و در آن وقت که نواحی مولتان مضرب اعلام نصرت نشان سلطان بود ایلک خان طریق طغیان مسلوک داشته صاحب جیش خویش سیاسی تگین را بحکومت خراسان فرستاد و چغرتگین را بشحنگی بلخ موسوم گردانید و ارسال حادب که از قبل یمین الدوله بامارت بلدهٔ فاخرهٔ هرات سرافراز بود چون از توجهٔ ترکان خبر یافت خراسانرا باز گذاشته بغزنین شتافت و جهت ایصال این خبر مُسرعی بجانب مولتان روان ساخت و سلطان هم عنان برق و باد بغزنین آمده از آنجا عنان عزیمت بصوب قبهٔ الاسلام بلخ تافت و سیاسی تگین و چغرتگین مانند پشهٔ ضعیف نهاد از پیش تند باد گریزان گشته جان بتگ پا بیرون بردند آنگاه ایلک خان از پادشاه ختن قدر خان استمداد کرده والی ختن با پنجاه هزار مرد صف شکن بوی پیوست و هر دو سردار با سپاهی بی شمار روی بحرب یمین الدوله آورده سلطان با لشکر ظفر اثر و فیلان کوه پیکر چهار فرسخی بلخرا معسکر گردانید و چون ایلک خان و قدر خان از آب آمویه عبور نمودند سلطان پرتو التفات بر تعبیهٔ لشکر انداخته قلب سپاه را ببرادر خود امیر نصر و حاکم جوزجان ابو نصر فریقونی و ابو عبد الله طائی سپرد و پانصد زنجیر فیل در پیش ایشان باز داشت و التون تاش حاجب را بمیمنه فرستاد و ضبط میسره را در عهده ارسال حادب کرد و ایک خان نیز بترتیب جیش خویش قیام نموده جای خود در قلب مقرر گردانید و قدر خان را در میمنه باز داشت و فرمود تا چغرتگین در میسره علم اهبت برافراشت آنگاه مردان هر دو لشکر و گردان هردو کشور در میدان تاخته بباد حمله آتش ستیز تیز ساختند و بآبیاری شمشیر آبدار و سنان شعله کردار خون یکدیگر را با خاک معرکه می آمیختند و چون سلطان کمال جلادت اترک بیباک را مشاهده فرمود روی بدرگاه پادشاه بی نیاز آورده

بر پشتۀ برآمد و پیشانی خضوع و خشوع بر زمین سوده ظفر و نصرت  
 مسئلت نمود و نذور بر خود لازم گردانیده صدقات فرمود و بعد از ظهور اثر  
 اجابت دعا بر فیل خاص سوار گشته بنفس نفیس بر قلب سپاه ایلک خان  
 حمله کرد و فیل علم دار خان را در ربوده بهوا انداخت و جمعی دیگر را  
 بزبر دست و پا در آورده هلاک ساخت پس از آن سپاه نصرت نشان بیکبار  
 بر مخالفان تاخته آثار کمال تجلّد و تهوّر ظاهر گردانیدند و لشکر ماوراءالنهر  
 فرار بر قرار اختیار کرده ایلک خان و قدر خان بمشقت فراوان جان از آن  
 مهلکه بیرون بردند و از جیحون عبور نمودند و دیگر خیال تسخیر ممالک  
 خراسان بخواطر نگذرانیدند و ایلک خان در سنه ثلث و اربع مائة در گذشت  
 و برادرش طغان خان قائم مقام کشت بصحت پیوسته که نصرت یافتن سلطان  
 محمود بر ایلک خان در شهود سنه سبع و تسعین و ثلثمائة دست داد و هم  
 درین سال سلطان روی توجه بدیار هندوستان نهاد تا نواسه شامرا که بعد از  
 اسلام مرتد گشته بود و نسبت بیمین الدوله بمقام عصیان آمده گوشمال دهد  
 و بمجرد استماع خیر توجه سلطان نواسه شاه منهزم شده محمود عنان عزیمت  
 بمستقر کرامت منعطف ساخت - ذکر بعضی از غزوات سلطان  
 محمود در هندوستان و بیان شمه از وقائع غور  
 و غرجستان - یمین الدوله و امین الملّه محمود غزنوی چون روزی  
 چند از مشقت سفر بر آسود جهت تقویت دین نبوی عزم غزو کفار هند  
 نموده بدان جانب نهضت فرمود و پس از آنکه رایات ظفر آیات سایه وصول  
 بر شط و پهنند افکند رای پال بن اندپال که به افزونی اموال و ابنوهی  
 ابطال رجال از دیگر سلاطین هند ممتاز بود در برابر آمده قتالی شدید بوقوع  
 انجامید و اعلام اسلام ارتفاع یافته الوبه کفر و ظلام انحضاض پذیرفت و  
 سلطان بنفس نفیس مشرکانرا تکامش نموده جمعی کثیر بتیغ تیز بگذرانید  
 و بقلعه بهیم بغرا رسیده نواحی آنرا معسکر ظفر اثر گردانید و آن قلعه بود  
 بر قلّه کوهی بنا یافته و اهل هند آنرا مخزن صنم اعظم پنداشته و قرناً بعد  
 قرن ذخائر و خزائن بدانجا نقل کرده آنرا بزبر و گوهر پر گردانیده بودند و  
 این معنی را سبب تقرّب بمبارگاه احدیت تصور نموده و چون محمود آن  
 قلعه را محاصره فرمود رعب و هراس بر ضمائر ساکنان آن حصن آسمان  
 محاسن راه یافته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و در قلعه کشاده در

پیش اسپ سلطان بر خاک راه افتادند و یمین الدوله همراهی والی جوزجانان بآن حصار در آمده بضبط اموال فرمان داد و از جمله غنائم آنچه بحیطة ضبط در آمد هفتاد هزار درم بود و هفت صد هزار من آلات زرین و سیمین و جواهر و دُرر و اثواب و اجناس حد و قیاس نداشت و سلطان محمود آن قلعه را بمعتمدی سپرده رایت مراجعت بصوب غزنین برافراشت و در سنه اربع مائه نوبت دیگر علم ظفر پیکر مرتفع گردانیده ببلاد هند شتافت و بعد از تعذیب کفار و تغریق اشرار عنان بصوب دار الملک غزنین تافت و در همین سال ملک ملوک هند تفرّج نامه بسطان فرستاده طالب مصالحه گشت و متقبّل شد که پنجاه زنجیر فیل بفیل خانه سلطان فرستد و هر سال مبلغی زر بخزانه عامره رساند و بر سبیل مناوبت دو هزار سوار ملازم موکب نصرت شعار گرداند و اولاد خود را سوگند دهد که نسبت بذریات سلطانی همین قاعده مرعی دارند و سلطان بدین مصالحه رضا داده تجار آغاز آمد و شد کردند و در سنه احدی و اربعمائه سلطان محمود غزنوی جهت مصالح دنیوی لشکر بغور کشید و حاکم آن دیار محمود بن سوری با دو هزار سوار در برابر آمده اسیر پنجه تقدیر گشت و نگین زهر آلوده مکیده از عالم رحلت نمود و آن ولایت بتحت تصرف گماشتگان سلطان در آمد در خلال این احوال شاه شار ملک غرجستان نسبت بسطان اظهار عصیان کرده گرفتار شد منفصل این مجمل آنکه غرجستانیان در آن زمان حاکم خود را شار می گفتند چنانکه هندیان رای می خواندند و در زمان نوح بن منصور سامانی شار غرجستان ابو نصر نامی بود و این ابو نصر از غایت سلامت نفس و میل بمصاحبت علماء زمام امور مملکت را بدست ولد خود محمد داده از آن امر استعفا نمود و چون کوکب اقبال یمین الدوله باوج شرف انتقال کرد یمینی را که مؤلف تاریخ یمینی است نزد شاران فرستاده ایشان را باطاعت و انقیاد خواند شاران اوامر و نواهی سلطان را قبول نموده پسر شار ابو نصر که اورا شاه شار می گفتند بخدمت سلطان آمد و بخلع فاخره و الطاف وافر نوازش یافته بغرجستان باز گشت و بعد از چند گاه سلطانرا داعیه غزوی بخاطر گذشته باحضر شاه شار مثال داده و او بنابر تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی نشان جناب سلطانیرا امتثال نمود و از بارگاه یمین الدوله التونتاش حاجب و ارسلان حاذب بدفع او نامزد گشته چون این دو سردار

نزدیک بدار الملك شار رسیدند شار ابو نصر پناه بالتونتاش برد و از حرکات  
 ناشایسته پسر ابراهیم نموده التون تاش او را بهرات فرستاد و شاه شار در  
 حصاری متحصن گشته پس از روزی چند بامان بیرون آمد و امراء شاه شار  
 را بصوب غزنین کسبل کردند و چون او بمجلس محمود رسید بتازیانه چند  
 نوازش یافت و در یکی از قلاع محبوس گشت اما نواب دیوان سلطان  
 حسب للحکم اسباب فراغت او را مرتب داشتند بعد از آن امین الدوله شار  
 ابو نصر را از هرات طلبید و منظور نظر عنایت گردانید و جمیع مزارع و  
 املاک شارانرا بزر نقد بخرد و خواجه احمد بن حسن میمندی شار ابو نصر  
 را در ظل حمایت خویش جای داد و او در سنه ست و اربعمائه روی بعالم  
 عقبی نهاد و در سنه خمس و اربعمائه سلطان محمود را کورت دیگر هوس  
 جهاد در خاطر افتاده باقصی ممالک هند توجه فرمود و با یکی از اعظم ملوک  
 آن دیار محاربه نمود و بسیاری از اهل ضلال بدار البوار فرستاد و خطه ناردین  
 را تسخیر کرد آنگاه روی توجه بصوب غزنین آورد و هم درین سال بنواحی  
 تھانیسر که حاکم آنجا کافری بود بغایت مشهور و فیلان داشت که آنها را  
 اخیال مسلمانان می خواندند لشکر کشید و بدستور معهود لوازم قتل و غارت  
 بتقدیم رسانیده باز گردید زکر توجه سلطان محمود بجانب  
 خوارزم و بیان قتل زمره از مخالفان در میدان رزم  
 در اوائل زمان سلطان محمود حکومت ولایت خوارزم متعلق بمأمون نامی  
 بود و چون او از عالم انتقال نمود پسرش ابو علی والی آن خطه گشت و  
 نسبت بمین الدوله اظهار اخلاص کرده خواهرش را بعقد خویش در آورد  
 و بعد از انقضای ایام حیات ابو علی برادرش مأمون بن مأمون قائم مقام  
 شد و مخلفه برادر را عقد فرمود و بدستور معهود شعار اطاعت سلطان محمود  
 اظهار نمود و در اواخر ایام زندگانی مأمون امین الدوله قاصدی بخوارزم  
 فرستاده مأمون را مأمور گردانید که خطبه بنام او خواند و مأمون درین  
 باب بارکان دولت مشورت کرده اکثری گفتند که اگر مملکت تو از وصمت  
 مشارکت مصون باشد ما کمر انقیاد بر میان میبندیم و اگر تو محکوم دیگری  
 خواهی شد ما عار نوکری ترا بر خود نمی پسندیم و ایلی سلطان این سخنانرا  
 شنیده باز گشت و کیفیت حال معروض گردانید بعد از آن صاحب چیش  
 خوارزم نیالتگین و اعیان امرای مأمون از آن جرأت پشیمان شده از انتقام

سلطان خائف و هراسان گشتند و دران اثنا روزی بدستور معهود بخدمت  
 مأمون رفته ناگاه خبر مرگ او شیوع یافت هیچکس بر حقیقت آن حالت  
 مطلع نشد انگاه نیالتگین پسر مأمون را به سلطنت برداشته با سائر امرای  
 عاصی عهد و پیمان در میان آورد که اگر سلطان بدان جانب شتابد با  
 یکدیگر متفق بوده حرب نمایند و یمین الدوله چون برین اخبار اطلاع یافت  
 در سنهٔ سبع و اربع مائه بعزم انتقام و رزم بصوب خوارزم شتافت و در  
 حدود آن ولایت آتش محاربت در التهاب آمده بسیاری از خوارزمیان در  
 میدان قتال کشته گشتند و پنج هزار مرد اسیر شدند و بقیهٔ آن مفالیک  
 روی بگریز نهاده نیالتگین در کشتی نشست تا از جیحون عبور نماید و  
 بواسطهٔ قلت عقل بایکی از معارف سفینه آغاز سفاهت کرده مهم بدانجا  
 انجامید که آن شخص نیالتگین را گرفته مضبوط گردانید و کشتی را بصوب  
 خوارزم رانده آن حرام نمک را باردوی سلطان محمود رسانید و سلطان فرمان  
 داد تا در برابر قبر مأمون دارها زدند و نیالتگین را با بعضی دیگر از امرای  
 عاصی از آنجا بخلق آویختند و حکومت خوارزم را بالتونش حاجب عنایت  
 کرده روی توجه بصوب غزنین آورد گفتار در زکر غزوات سفر قنوج  
 و فتوح سومنات و بیان در آمدن ولایت عراق  
 بنحوت تصرف سلطان حمیده صفات - در شهر سنهٔ تسع  
 و اربعمائة بهنگام بهار و آوان استوای لیل و نهار که سلطان نامیه سپاه  
 سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین کشید و از اعتدال هوای اردی  
 بهشتی و تنسیم نسیم فروردین قلاع غنچه سحری مفتوح و مستخر گردید  
 یمین الدوله و امین الملت نوبت دیگر عزم غزو هندوستان کرده باسپاه خاصه  
 و بیست هزار نفر از مردم مطبوعه که جهة احراز مثبت جهاد ملازم اردوی  
 عالی شده بودند بجانب قنوج که از آنجا تا غزنین سه ماه راهست روان  
 گشت و در اثنای راه بقلعهٔ منیع که مسکن پادشاهی ذو شوکت بود رسید  
 چون آن شهریار کثرت انصار ملت سید ابرار را مشاهده کرد از حصار پایان  
 آمده کلمهٔ توحید بر زبان راند و سلطان از آنجا بقلعهٔ که در تصرف کافری  
 گل چند نام بود توجه فرمود و گل چند با اهل اسلام مقاتله نموده کفار  
 مغلوب شدند و گل چند از غایت جهل خنجر کشیده نخست زن خود را  
 بکشت انگاه سینهٔ خویش بدرید و بدوزخ واصل گردید و از قلم رو گل چند



صد و هشتاد و پنج زنجیر فیل بدست ملازمان یمین الدوله افتاده سلطان از آنجا بشهری رفت که معبد اهالی دیار هند بود و در آن بلده از غرائب و عجائب آن مقدار مشاهده غزنویان گشت که شرح آن بگفتن و نوشتن تیسر نپذیرد از آن جمله هزار قصر بود که از سنگ رخام و مرمر ساخته و پرداخته بودند و سلطان در صفت آن عمارات باشراف غزنین نوشته بود که اگر کسی خواهد که مثل این مواضع بنا نماید بعد از صرف صد هزار بار هزار دینار در مدت دوپست سال بسعی استادان چابک دست باتمام نمیرسد دیگر آنکه پنج صنم یافتند از زر سرخ که در چشم خانه هریک از آن اصنام دو یاقوت تعبیه کرده بودند و هریک از آن یواقیت به پنجاه هزار دینار می ارزید و بر صنمی دیگر قطعه یاقوت کبود بود بوزن چهار صد مثقال و عده اصنام سیمین آن سرزمین از صد بیشتر بود - القصة سلطان محمود بعد از ضبط آن غنائم آتش در بت خانها زده بجانب قنوج روان شد و جیپال که حاکم قنوج بود از توجه سلطان خبر یافته بصوب فرار شتافت و در هزدهم شعبان سنه مذکوره یمین الدوله بدان دیار رسید و در کنار آب گنگ هفت قلعه خیبر صفت دید اما چون آن قلاع از ارباب جلادت خالی بود دریک روز مستخر گردید و غزنویان در آن حصون و توابع دو هزار بتخانه یافتند و چنان معلوم کردند که عقیده فاسده هندوان بی ایمان چنانست که از بنای آن عمارات سه صد چهار صد هزار سال گذشته است و سلطان محمود را در آن یورش بعد از فراغ از مهم قنوج دیگر فتوحات دست داد و بسیاری از عظمای کفار را بضرب شمشیر آبدار بدارالبوار فرستاد و آن مقدار برده در اردوی گیهان پوی مجتمع گشت که بهای نفی از ده درم در نمی گذشت و چون سلطان محمود از آن سفر منصور و مظفر بدار الملك غزنین رسید مسجد جامع و مدرسه بنا کرد و آن بقاع را باوقاف نقاع معموره گردانید و بعد ازین وقائع بچند سال سلطان حمیده خصال قصد فتح سومنات و قتل بت پرستان نکوهیده صفات کرده در عاشر شعبان سنه ستده عشره و اربعمائه با سی هزار سوار غیر از جماعتی که جهة احراز مشوبه غزا بشوق خود متوجه بودند بطرف مولتان روان شد و در منتصف رمضان بدان بلده رسیده عزیمت نمود که براه بیابان آن مسافت را طی نماید لاجرم لشکریان چند روزه آب و علف بار کردند و سلطان حکم فرمود تا